



تاریخ
۳۰
خرداد
۱۳۹۶
سه‌شنبه

چه پست و زبونند روح هائی که چشم به گذشت و فداکاری دیگران دارند، این کثیف‌ترین نوع گدائی ست.

مگر احساس هم چک و سفته است که مطالبه کنند و آن را با داد و فریاد و خواهش و التماس و دیگر اقدامات وصول نمایند؟

دکتر علی شریعتی

گفتگو با احسان شریعتی فرزند دکتر علی شریعتی؛

شریعتی اگر امروز بود چه می‌کرد؟

انقلاب واقعی از منظر شریعتی

و این دو واژه با هم فرق دارند. سنکرتیسم یعنی شما از یک مجموعه عناصر بی ربط ترکیبی درست می کنید که این همان التقاط به معنای بد کلمه است، اما التقاط به معانی مثبت اکلکتیک، این‌است که عناصری را باهم جمع کنیم که با هم همخوان اند و تمام ایدئولوژی‌ها و ادیان بزرگ این ویژگی را دارند.

تفکر شریعتی یک تفکر تطبیقی یا مقایسه‌ای است. یعنی وقتی می‌گوید ایدئولوژی منظورش این نیست که می‌خواهیم یک سیستم جزمی بسازیم و توضیح المسائل بنویسیم و برای همه چیز جواب داشته باشیم، بلکه جدولی ترسیم می‌کند که در این جدول تمام مکاتب می‌توانند یا هم مقایسه شوند.

به عقیده شریعتی وقتی می‌گوییم دین منظorman اشکال مذهبی نیست، بلکه منظorman از انسان دینی، انسان معنوی، عرفانی، اخلاقی یا انسانی که ساحتی متعالی و والا از انسانیت مواجهه در برابر امر قدسی در او تجلی می‌یابد. شریعتی همه این کارها را به شکل گشوده و گفتگویی (دیالوژیک) انجام می‌دهد؛ یعنی وقتی ایشان شروع به آموزش تاریخ ادیان می‌کند با روش تأویلی- هرمنوتیکی پیش می‌رود. می‌گوید برای اینکه بتوانیم بودائیسم را بفهمیم باید در قالب بودا برویم و ببینیم بودا چگونه شخصیتی بوده است. البته این تنها یک روش و متد است و نه باز

اینکه واقعا شریعتی بخواهد کسی را بودایی کند! در واقع این یک روش هرمنوتیکی است، به این معنا که همدلانه تعبیر و معنایابی کنیم.

با همه این‌ها ایشان نه مارکسیست بود، نه بودایی، نه اگزیستانسیالیست، نه مسیحی، نه پروتستان! دکتر شریعتی در جایی چنان مارکسیسم را نقد می‌کند که می‌گوید مارکسیسم از بورژوازی هم در اخلاق بورژواتر است؛ یعنی حملاتی به مارکسیسم می‌کند که تاکنون از نظر اخلاقی و معنوی هیچ ناقدی نکرده است. همچنین درنظریاتی که نسبت به مدرنیته داشت

معنای خشتی یا علمی. به این معنا در جامعه مدرن دموکراتیک، طبقات، احزاب و ایدئولوژی‌های مختلف وجود دارند که باهم رقابت دارند. جامعه دموکراتیک جامعه‌ای است که در آن مجموعه‌ای از ایدئولوژی‌ها به‌طور آزاد و سازمان‌یافته با هم رقابت و مبارزه سیاسی-عقیدتی می‌کنند.

ایدئولوژی همواره با طبقه نسبت دارد؟

شریعتی نه ضدمدرن بود و نه ضدغربی، او معتقد بود که غرب و شرق دو بُد هر انسان است
جامعه از طبقات تشکیل شده که هر یک ایدئولوژی خود را دارد. ایدئولوژی به معنای روئنبایی که مارکس در جامعه‌شناسی می‌گوید، مجموعه ای از معارف، حقوق، سیاست، فرهنگ، دانش و آگاهی‌ها است. قدرت در عصر جدید نولیبرال نامرئی است و دیده نمی‌شود؛ مثل همین اینترنت که همه فکر می‌کنند در حال مشاهده اینترنت هستند، در حالی که اینترنت در حال دیدن ماست و کنترل‌مان می‌کند. به همین دلیل هم این نوع از ایدئولوژی توتالیتر و خطرناک‌تر از آن انواع دیگر؛ چون در توتالیترایسم‌های فاشیستی و کمونیستی شما رهبر را می‌بینید و وحشت می‌کنید؛ دولت بر همه چیز نظارت دارد؛ ولی دراین نوع ایدئولوژی نرم‌افزارانه یا سافت شما کسی را نمی‌بینید!

یکی از ویژگی‌های دکتر شریعتی گشوده بودن اندیشه وی بر روی همه اق‌های ادیان و ایدئولوژی‌هاست

حال اگر بخواهیم علمی صحبت کنیم و نه جدلی، ایدئولوژیک بودن مثل طبقاتی بودن جامعه، امر طبیعی و ذاتی همه طبقات اجتماعی است که هریک ایدئولوژی خاص خود را دارند؛ و هر دولت نیز نوعی ایدئولوژی لازم دارد.

پس می‌شود گفت رقابت و گفتگوی ایدئولوژی‌ها اگر در کنار هم باشد،



مطرح می‌کرد.

برخلاف چیزی که اکثراً فکر می‌کنند، ایشان نه ضدمدرن بود و نه ضدغربی، به‌عکس، معتقد بود که غرب و شرق دو بُد هر انسان است.

لذا ایشان با متفکران غربی همان رابطه‌ای را برقرار می‌کند که با حکمای شرقی؛ و می‌گوید من هم ابودر را دوست دارم، و هم چارلی پاپلین را! یکی از ویژگی‌های شریعتی که برای نسل جوان زیبا یا جذایش می‌کند این‌است که همه این ابعاد در او با یکدیگر تناقض ندارند! یعنی برای خیلی‌ها سوال است که چطور می‌شود هم مذهبی بود و هم در برابر دیگر مسائل و سپهرها باز و گشوده بود؟ البته این موضوع سوء برداشت‌ها و سوء تفاهم‌هایی هم ایجاد می‌کند.

شریعتی حملات تندی هم به فلاسفه داشته است چرا این کار را کرده و با این کار می‌خواهد به چه چیز برسد؟

دکتر شریعتی در جایی چنان مارکسیسم را نقد می‌کند که می‌گوید مارکسیسم از بورژوازی هم در اخلاق بورژواتر است

هم حملاتی به نوعی از فلسفه (و عرفان) دارد و هم از فلسفه دفاع می‌کند و می‌گوید «تنها فلسفه و عرفان روح من را سیراب می‌کنند». فلسفه حقیقی پرسشگری و آزادی اندیشه است؛ اما او وقتی به فلاسفه حمله می‌کند، منظورش تنورسین‌های توجیه‌گر قدرت است، چرا که فلسفه مستلزم نقد و استقلال از قدرت است. این ایده افلاطونی که فیلسوف باید شاه شود و شاه می‌تواند فیلسوف شود؛ چنانکه سرنوشت خود او نشان داد، توهم بود چون شاهی و فلسفه‌ورزی در امر متضاداند.

یعنی روشنفکر باید همیشه بیرون از قدرت بایستد؟

بله. البته نه به این معنا که روشنفکر نسبت به قدرت بی‌تفاوت است و یا هیچ مشارکتی در اصلاح امور ندارد. به‌عکس سعی می‌کند همیشه بهترها قدرت یابند؛ اما روشنفکر تا وقتی روشنفکر و فیلسوف حقیقی است که با قدرت و حتی بهترین قدرت ها، فاصله انتقادی خود را حفظ کند تا بتواند نواقص کار را ببیند.

به گمان من دوگانه‌سازی از فلسفه و ایدئولوژی دوگانه‌سازی بی‌وجهی باشد، چون اینها در عرض هم نیستند؛ فلسفه کار کلان و افق‌گشایی از بالا انجام می‌دهد ولی ایدئولوژی ناظر به عمل است. بنابراین ممکن است مقابل دانستن این دوه، به نوعی کسر شأن فلسفه باشد و با این کار فلسفه را تنزل دهیم. اعتقاد دارم که فلسفه می‌تواند ایدئولوژی را مهار کند نه اینکه آن را نفی کند. اساساً کار کرد ایدئولوژی چیست؟

بله. همان‌طور که گفتیم ایدئولوژی یک معنای منفی داشت و یک

صفحه
۴
شماره
۱۹۸۴
سال
بیست‌وسوم



احسان شریعتی، استاد دانشگاه تهران گفت: شریعتی اعتقاد داشت که انقلاب واقعی بسیار بلندمدت خواهد بود و با تغییر دولت‌ها، انقلاب واقعی که همان گسست معرفتی و اخلاقی و عقیدتی باشد، حاصل نمی‌شود.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه: مرحوم دکتر علی شریعتی یکی از مهم ترین و تأثیرگذارترین روشنفکرانی است که در دوره معاصر رسالت روشنفکری را بر دوش کشیده است. اما اگرچه همچنان نشست ها و میزگردهای پرشماری درباره شریعتی برگزار می شود، اما به نظر می رسد میراث شریعتی امروز در محافل علمی و روشنفکری چندان که باید مورد استفاده قرار نمی گیرد و در متن جامعه نیز تنها به ذکر گزین گویه ها و جملات قصاری به نقل از این اندیشمند معاصر اکتفا می شود.

۲۹ خرداد، سالگرد درگذشت دکتر شریعتی، فرصت مناسبی است تا به بازخوانی اندیشه های او بپردازیم. به این منظور با احسان شریعتی، استاد دانشگاه تهران و فرزند دکتر شریعتی گفتگویی انجام داده ایم و پرسش هایی درباره نسبت شریعتی با فلسفه و ایدئولوژی و قدرت، شیوه تفکر او، نقش و جایگاه شریعتی در اندیشه معاصر و سنتی که شریعتی در ادامه آن قرار دارد و علت برخی هجمه هایی که علیه شریعتی صورت می گیرد، مطرح کرده ایم که در ادامه از نظرتان می گذرد؛

احسان شریعتی فارغ التحصیل فلسفه از دانشگاه سوربن فرانسه است و از وی آثاری چون «فلسفه هاییدگر و قرائت ایرانی آن»، «دین و دولت» و «فلسفه خودی در اندیشه اقبال لاهوری» به انتشار رسیده است.

در ایران مفهوم ایدئولوژی چه روندی را طی کرد؟

در ایران پیش از دکتر شریعتی زنده‌یاد مهندس بازرگان دو کتاب دارد، به نام «بعثت و ایدئولوژی» و «اسلام، مکتب مبارز و مولد». در آن زمان روشنفکران مسلمان می‌خواستند سنت دینی را مورد نقادی ایدئولوژیک قرار دهند. هدفشان هم این بود که دین را از حالت خرافی و موروثی و ناخودآگاه که مانع تحولات اجتماعی به سوی دنیای بهتر، آبادتر، آزادتر و عادلانه‌تر بود، به پشتوانه اخلاقی و معنوی پیشرفت بدل سازند؛ شریعتی می‌گوید بزرگ‌ترین موفقیتم این بود که دین را از سنت موروثی و خرافی ناخودآگاه تبدیل به ایدئولوژی کردم منظورش همین کاربرد نقادانه است.

امروزه وقتی از دین صحبت می‌کنیم دین برای ما جهان بینی توحید، مکتب راهنمای عمل اجتماعی، در همه معانی و مبانی فلسفی و اخلاقی و معنوی و عرفانی است. نکته ای که وجود دارد این است که مفهوم ایدئولوژی مرتب تغییر کرده است، چنانکه خود واژه دین هم مرتب تغییر می‌کرده است.

من از روز اول که به ایران آمدم بحثی مطرح کردم که باید نوعی «جنگ تعاریف» راه بیندازیم، یعنی تعریف رایج هیچ واژه‌ای را پیشاپیش و بدون نقد نپذیریم.

اغلب فکر می‌کنیم که واژه دین یک واژه مثبت است، در حالی که خود قرآن خطاب به کفار می‌گوید: «لکم دینکم»، یعنی شما دین خودتان را دارید و ما هم دین خودمان را. یعنی کفر هم خودش یک دین است. یا مثلاً درباره واژه امامت فکر می‌کنیم الزاما یک واژه مثبت است، در حالی‌که این‌گونه نیست و ما «انمه الکفر» داریم! بنابراین دین یک مفهوم کلی است که می‌تواند جهت مثبت یا منفی داشته باشد. ایدئولوژی هم چنین سیری در طول تاریخ داشته است. من خود از روز اول که به ایران آمدم بحثی مطرح کردم که باید نوعی «جنگ تعاریف» راه بیندازیم، یعنی تعریف رایج هیچ واژه‌ای را پیشاپیش و بدون نقد نپذیریم. بسیاری از دوستان فکر می‌کنند واژه ایدئولوژی تعریف ثابت و قطعی دارد، در حالیکه به‌هیچ‌وجه اینطور نیست.

حالا در این میان دوگانه فلسفه و ایدئولوژی چه می‌شود؟ کمی درباره نسبت میان این دو توضیح بدهید.

در تاریخ فلسفه، معادل نقد ایدئولوژی، نقد متافیزیک است. متافیزیک نیز خود مفهومی چند پهلو است. یعنی تمام تاریخ فلسفه معاصر از کانت گرفته تا کنون، در تمام شاخه‌های تحلیلی و پدیدارشناختی، نقد متافیزیک مطرح است. بنابراین آن چیزی که در عالم جامعه و سیاست به آن ایدئولوژی می‌گوییم، درعالم فلسفه آن را متافیزیک و ایده‌آلیسم می‌خوانند.

برخی فلسفه‌ها را به دو دسته لوگوس‌محور و پادلوگوس‌محور تقسیم‌بندی می‌کنند. مثلاً به عقیده محدثی، اندیشه شریعتی نوعی اندیشه پادلوگوس‌محور است و غیر ایدئالیستی است. نظر شما دراین‌باره چیست؟

اصولاً اندیشه غربی لوگوس‌محور یا کلام‌محور است. به تعبیر دردد، در اساس، کلام منطقی بر نوشتار تقدم دارد. سقراط این‌گونه می‌اندیشید که فلسفه را باید زیست، بنابراین باید در کلام جاری باشد. در سنت شرقی اما اهل کتاب داریم و قرآن با نام خدای قلم و کتابت و تعلیم و تربیت آغاز می‌شود.

شریعتی می‌گوید بزرگ‌ترین موفقیتم این بود که دین را از سنت موروثی و خرافی ناخودآگاه تبدیل به ایدئولوژی کردم منظورش همین کاربرد نقادانه است.

تفکر شریعتی یک تفکر تطبیقی یا مقایسه‌ای است. یعنی وقتی می‌گوید ایدئولوژی منظورش این نیست که می‌خواهیم یک سیستم جزمی بسازیم و توضیح المسائل بنویسیم و برای همه چیز جواب داشته باشیم، بلکه جدولی ترسیم می‌کند که در این جدول تمام مکاتب می‌توانند با هم مقایسه شوند. درس گفتارهای ایدئولوژی دکتر شریعتی در اسلام شناسی هندسی حسینیّه ارشاد چنین کاری است، یعنی یک شکل هندسی، با الهام از توصیه باشلار معرفت شناس فرانسوی، ترسیم می‌کند که تمام سیستم‌های فکری و دینی با یکدیگر مقایسه می‌شوند و خود ویژگی‌های هر کدام هم در آن روشن می‌شود.

به همین دلیل هم هیچ موقع ننی توان فهمید که دکتر شریعتی ذیل چه ایسمی قرار دارد. البته به نظر برخی اتخاذ این رویکرد، شریعتی را در معرض خطر التقاط قرار می‌دهد.

بله، یکی از ویژگی‌های دکتر شریعتی گشوده بودن اندیشه وی بر روی همه افن‌های ادیان و ایدئولوژی‌هاست، اما این به‌معنای التقاط، به معنای اکلکتیسم مثبت یا سنکرتیسم یا ترکیب منفی عناصر نامتجانس نیست،

خبر



«خانواده‌های فکری» در ایران داریم که به طور کلی در دو قطب به سنت گرایان و متجددان تقسیم می‌شوند. خود روحانیت به گرایش‌های مختلف تقسیم می‌شود. در این وسط و میان هم شخصیت‌هایی مثل سیدجمال در ایران و اقبال در هند و..، نوعی جریان نواندیشی دینی داشتیم. حتی کسروی و سنگلجی و…سایر جریانات فکری و بعدها هم بازرگان، سحابی طالقانی و…، و در مشهد به‌ویژه استاد محمدتقی شریعتی که «کانون نشر حقایق اسلامی» را بنیان گذارند. در واقع شریعتی در تادوم همه اینها از دهه بیست تا پنجاه است و از رفرماسیون ملی و مذهبی سخن می‌گوید.

دکتر شریعتی از نظر سیاسی و فکری در ادامه کدام سنت است؟

شریعتی هم حملاتی به نوعی از فلسفه (و عرفان) دارد و هم از فلسفه دفاع می‌کند و می‌گوید «تنها فلسفه و عرفان روح من را سیراب می‌کنند».

از نظر سیاسی ادامه جریان ملی- مردمی امزشروطه تا مصدق و از نظر مذهبی، در ادامه جریان نواندیشی اسلامی که از زمان سید جمال و اقبال شروع شده چنان‌که در پوست‌های اول انقلاب هم می‌بینیم که سیدجمال، اقبال و شریعتی حضور دارند و این فقط مختص ایران نیست؛ بلکه در تمام جهان اسلام جاری است. الان مغالطه‌ای می‌کنند و می‌گویند چون سیدجمال بازگشت به اسلام راستین اولیه و سلف صالح را مطرح می‌کرده یا سلفیسمی که الان داشش و القاعده مدعی اند یکی است! اسم سلفی مایه خلط گرایشات متضاد شده؛ در حالی که اصلا به هم ربطی ندارند.

سیدجمال و همفکرانش، روشنفکران مدرن و نواندیشی بودند، در حالی‌که اعمال داعی‌ها می‌خواهند به شریعت برگردند و خلافت را بازگردانند. «بازگشتی» که امثال شریعتی از آن سخن می‌گویند، به معنی «برگشت» نیست! بل که به معنی گشتی دیگر، یعنی ازسرگیری و «آغازی نو و شروعی دیگر» است.

دراین مدت ایده «بازگشت» توسط خیلی از افراد مطرح می‌شود، فکر می‌کنید چرا این ایده آفتدر مطرح می‌شود؟

شریعتی قطعاً فقط ناقد وضع موجود در ایران نبود، بلکه اپوزیسیون و منتقد وضع موجود در همه جهان می‌بود

چون الان در دورانی هستیم که بحران «هویت» پیش آمده است. اتفاقاً ما به‌مناسبت چهلمین سالگرد شریعتی سمپوزیومی به نام «ها، اکنون و شریعتی» داریم که در روزهای ۱۵ و ۱۶ تیرماه برگزار خواهد شد. در یکی از پنل‌های این سمپوزیوم، در محور «هویت»، هم درباره ایده بازگشت بحث خواهد شد.

گاه شاهد تخریب‌ها و گاه توهین‌هایی به شخصیت دکتر شریعتی هستیم که تعدادشان هم کم نیست، فکر می‌کنید کسانی که اینگونه رفتارها را می‌کنند، دنبال چه چیزی هستند؟

«بازگشتی» که امثال شریعتی از آن سخن می‌گویند، به معنی «برگشت» نیست؛ بلکه به معنی گشتی دیگر، یعنی ازسرگیری و «آغازی نو و شروعی دیگر» است

هدف شان بازگشت به نظم سابق است. اینها عناصری هستند می‌خواهند نظم سابق را در شکل جدید بازگردانند (رستوراسیون). ولی چون این‌را رسماً نمی‌توانند بگویند، سعی می‌کنند آن مناسبات و سلطه گذشته را بازگردانند. اینها روشنفکران انقلابی را مسئول وضع موجود می‌دانند، به جای اینکه مسئولان را مسئول اوضاع گذشته و حال بدانند، منتقدان وضع گذشته را مسئول می‌دانند و به غلط فکر می‌کنند امثال آل احمد، شریعتی و … بودند که باعث شدند سیادت و نظام گذشته فروپاشد و ملت ما دچار مشکلات، جنگ و بحران‌های دیگر… شود.

این تحلیل، به‌خاطر این غلط است که مسئولین را نشان نمی‌دهد. این حافظان نظم گذشته که امروز هم بقایایی در نهادهای مختلف دارند، خودشان نمی‌گویند که سلطنت طلب به معنای سیاسی هستیم، ولی به شکل ایدئولوژیک می‌خواهند گذشته و عظمت از دست رفته را برگردانند؛ و به عمد آدرس غلط می‌دهند و روشنفکران ناقد را مسئول همه مصائب حاضر می‌دانند.

به‌عنوان سؤال پایانی به‌نظر شما شریعتی اگر امروز یعنی دهه‌های بعد انقلاب و مخصوصاً دهه ۹۰ بود، کجا می‌ایستاد؟

شریعتی اگر امروز می‌بود باز هم به‌عنوان حرفه، معلم و پژوهشگر و محقق باقی می‌ماند. چون اهل کار اجرایی و دولتی و وزیر و وکیل شدن نبود. با اینکه سیاسی و متعهد بود، اگر امروز می‌بود باز از نظر سیاسی منتقد وضع موجود و در اپوزیسیون اصولی، یعنی ملی و مردمی و مسئول و مستقل می‌بود. منتقدی مستقل از قدرت های خارجی و منتقدی داخلی. اما ایشان قطعاً فقط ناقد وضع موجود در ایران نبود، بلکه اپوزیسیون و منتقد وضع موجود در همه جهان می‌بود.

شریعتی اعتقاد داشت که انقلاب واقعی بسیار بلندمدت خواهد بود و با تغییر دولت ها، انقلاب واقعی که همان گسست معرفتی و اخلاقی و عقیدتی باشد حاصل نمی‌شود

البته این نقد و اصلاح‌گری به این معنا نبود که در عمل به خشونت بگراید. زیرا کاملاً با هر نوع خشونت مرزبندی دقیق داشت و مخالفت می‌کرد. درست است که ایشان به‌عنوان «معلم انقلاب» نامیده و معروف شده است؛ اما در واقع او همه «انقلاب‌های زودرس» را نفی می‌کرد؛ چون اعتقاد داشت که انقلاب واقعی بسیار بلندمدت خواهد بود و با تغییر دولت‌ها، انقلاب واقعی که همان گسست معرفتی و اخلاقی و عقیدتی باشد حاصل نمی‌شود. تفکر او انقلابی، به معنای عمیق کلمه بود، نه به معنای سطحی و سیاسی رایج.

الان می‌گویند همه تقصیرات گردن ماست که انقلاب کردیم! اما بهتر است بگوییم یکی از مشکلات ما این است که هنوز درست انقلاب نکرده‌ایم! انقلاب ما خیلی سریع پیروز شد و تغییرات حاکمیتی پیش آمد، ولی در فرهنگ و ساختارها و بسیاری عادات، گویی هنوز انقلابی رخ نداده است! چون تغییر به این سادگی نیست که عاداتی که مثلاً ۲۵۰۰ سال است جا افتاده است، به این سرعت تغییر کند و عوض شود. شریعتی اگر امروز بود باز هم پیشی طلب و تحول‌خواه از لحاظ تاریخی می‌داشت.